

# بررسی انتقادی مبانی معرفتی مکتب مطالعات فرهنگی بیرمنگام<sup>۱</sup>

اسماعیل صابر کیوج<sup>۲</sup>

## چکیده

مکتب مطالعات فرهنگی بیرمنگام، یکی از مهم‌ترین رویکردها و نظریه‌ها در حوزه فرهنگ است. این رویکرد به دلیل گستره و تنوع موضوع‌ها و روش‌ها، جذابیت خاصی در مجامع دانشگاهی و علمی یافته است. بی‌شک، تکوین نظریه‌های مربوط به این مکتب - مانند هر نظریه دیگری در حوزه علوم انسانی - متأثر از مبانی و بنیان‌هایی است که می‌توان آن را بر اساس رویکرد روش‌شناسی بنیادین مشخص کرد. مکتب مطالعات فرهنگی بیرمنگام، به طور عمده در مبانی معرفتی خود، از جریان‌های زیر اثر پذیرفته است: سنت رمانتیک، نئومارکسیسم، ساختارگرایی، پساساختارگرایی، پست‌مدرنیسم، مطالعات پسااستعماری، فمینیسم و روانکاوی. هستی‌شناختی مطالعات فرهنگی، بیشتر مبتنی بر جریان ضد ذات‌گرایی است. در حوزه انسان‌شناختی نیز مهم‌ترین مباحث، مسئله برساختگی، موقعیت‌مندی

---

تاریخ پذیرش: ۹۴/۰۷/۲۰

تاریخ دریافت: ۹۴/۶/۱۲

۱. عضو گروه فرهنگ و ارتباطات دانشگاه جامع امام حسین ۷/ دانشجوی دکتری دانشگاه باقرالعلوم ۷ mahqom@gmail.com

و «تفاوت» است. مطالعات فرهنگی در مبادی معرفت‌شناختی خود، با نقد نگاه اثبات‌گرایانه به واقعیت و نفی امکان آگاهی راستین، رویکردی بر ساخت‌گرایانه و ضد‌بازنمایی دارد. روش در مطالعات فرهنگی نیز متأثر از دغدغه‌رهای بخشی است که به شیوه عمل‌گرایانه، متنی و معناشناختی به نقد اخلاقی جامعه می‌پردازد و در این راستا از زبان تجربی و تبیینی بهره می‌گیرد.

**واژگان کلیدی:** مطالعات فرهنگی، فرهنگ، برساخت‌گرایی، بازنمایی، مفصل‌بندی، موقعیت‌مندی.

## مقدمه

مطالعات فرهنگی، یکی از مهم‌ترین و پرطرفدارترین نظریه‌های فرهنگی در دوره معاصر است. اولین شاخه مطالعات فرهنگی، شاخه انگلیسی آن است که در دهه ۱۹۶۰ به وجود آمد و به نام «مکتب مطالعات فرهنگی بیرمنگام» شناخته می‌شود. این جریان با همین شاخه می‌شناسند؛ به‌گونه‌ای که وقتی سخن از «مطالعات فرهنگی» به میان می‌آید، مراد، بیشتر مطالعات فرهنگی بریتانیایی است. (اسمیت، ۱۳۸۷، ص ۲۴۱) مطالعات فرهنگی، به عنوان یک حوزه چندرشته‌ای و میان‌رشته‌ای، تغییراتی را در سنت و عرف متداول در علوم انسانی و علوم اجتماعی به وجود آورد. این مطالعات، با گذر از مرزهای رشته‌ای و بازبینی شیوه‌های معرفتی، پیچیدگی فرهنگ را تحلیل و بررسی کرد.

مطالعات فرهنگی، امروزه تبدیل به یک حوزه نوپا در علوم انسانی شده است که با گسترش روزافزون خود، مرزهای میان خود و دیگر حوزه‌ها را دچار ابهام می‌کند. از این رو، به سختی می‌توان برای آن، مرزهایی را مشخص کرد که آن را به شکل بارزی از دیگر رشته‌ها متمایز کند. (بارکر، ۱۳۸۷، ص ۱۳) این حوزه به دلیل جذابیت‌هایی که دارد، توانسته توجه مراکز علمی را به شدت به خود جلب کند و به دپارتمان‌های علوم اجتماعی و مراکز پژوهشی راه یابد. افزون بر این، همزمان با الگوی بریتانیایی و متأثر از اندیشه‌های برخی متفکران آن، شاخه مطالعات فرهنگی در ایالات متحده، فرانسه، استرالیا، کانادا و مالزی، هند و... پدید آمده است و در حال گسترش هستند. (اسمیت، ۱۳۸۷، ص ۲۴۱)

در سال‌های اخیر، مطالعات فرهنگی رشد چشمگیری در فضای علوم اجتماعی ایران داشته است. دانشجویان فراوانی علاقه‌مند مباحث، نظریه‌ها و رویکردهای آن هستند و کتب و مقاله‌های بسیاری نیز با همین رویکرد ترجمه و تألیف می‌شود. باین‌حال، توجه مناسبی به مبانی نظری مطالعات فرهنگی نمی‌شود، به‌گونه‌ای که حتی افرادی با گرایش‌های دینی و اسلامی نیز مشتاقانه به ترویج و توجیه آن می‌پردازند و آن را به عنوان الگویی در تحلیل مسائل جاری فرهنگی کشور و یا حتی راه حل پاسخ به مشکلات بومی و دغدغه‌های آن می‌انگارند. در این میان، عموم نظریه‌های غربی، در بستر فرهنگ غربی و بیشتر ناظر به یک یا چند مسئله در همان فرهنگ، ارائه شده‌اند و به مسائل دیگر جوامع نمی‌پردازند. به عبارت دیگر، نظریه‌های علمی هنگامی شکل می‌گیرند که مسئله مربوط به آن نیز در چهره فرهنگی و اجتماعی خود ظاهر شده باشد. (پارسانیا، ۱۳۹۲، ص ۱۴) همچنین احتمال دارد مسئله و موضوع آن نظریه‌ها، دغدغه جوامع دیگر نباشد. در صورت مشابهت مسئله نیز تحلیل‌ها، تفسیرها و راهکار ارائه شده بنابر آن نظریه‌ها، نمی‌تواند منجر به تبیین درست و یا حل مشکلات دیگر جوامع شود. همچنین نظریه‌های غربی می‌توانند مسائلمان را به جوامع دیگر هم وارد کنند و خود، به مسائل و مشکلات قبلی افزوده شوند. در واقع، هر نظریه در پیدایش و تکوین خود، معلول زمینه‌های معرفتی و غیرمعرفتی خاصی است. برخی از این زمینه‌ها، شامل بنیادهای معرفتی آن نظریه - یعنی مبادی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی - و روش تولید معرفت متناسب با آن نظریه هستند. این مبادی، در علوم و دانش‌های جزئی و کاربردی و نیز در ارزش‌ها، هنجارها و نمادهای اجتماعی، بسیاری از پیامدها و لوازم متناسب با خویش را پدید می‌آورند. (پارسانیا، ۱۳۹۲، ص ۷ - ۱۴) مسائل و مشکلاتی از این دست، در کنار اهمیت یافتن روزافزون فرهنگ، ضرورت بررسی مبانی نظری مکتب مطالعات فرهنگی بریتانیایی را بیش از پیش آشکار می‌سازد.

تحقیق حاضر با توجه به دغدغه‌های یاد شده و با هدف شناخت بهتر مکتب بیرمنگام، این مکتب با بهره‌گیری از رویکرد روش‌شناسی بنیادین آن، به تحلیل مبانی معرفتی می‌پردازد.

پردازد. از این منظر، پژوهش پیش‌رو فقط زمینه‌های وجودی معرفتی (مبانی معرفتی) را بررسی می‌کند و از زمینه‌های وجودی غیر معرفتی سخنی به میان نمی‌آورد. در خصوص بررسی مبانی معرفتی نیز به طور عمده بر دیدگاه‌های مرکز مطالعات فرهنگی تا دوره مدیریت استوارت هال تکیه خواهد شد؛ زیرا دوران رشد و اوج‌گیری مرکز بیرمنگام، در زمان مدیریت او بود و پس از آن، این مرکز بیش از پیش دچار تنوع و تکثر آراء، نظریه‌ها و از بین رفتن وحدت رویه و یکپارچگی شد. همچنین مکتب مطالعات فرهنگی بیرمنگام، در طول دوره حیات خود، چندین چرخش و تحول نظری را تجربه کرده است. در هر کدام از این چرخش‌ها، نقطه ثقل مطالعات فرهنگی در موضوع‌ها، علاقه‌های پژوهشی، مبانی نظری و نظریه‌ها تغییر یافته، چنان‌که حتی گاهی در نقطه مقابل رویکرد قبلی خود قرار گرفته است. بنابراین، در بررسی مبانی معرفتی مطالعات فرهنگی، ممکن است مسائل و نکاتی گاه متضاد و متناقض آشکار شوند که هر کدام در دوره‌ای به عنوان مبنای نظری و فکری، کانون توجه بوده است. این تحولات، به گونه‌ای است که به عقیده استوارت هال، مطالعات فرهنگی، هیچ خاستگاه منفردی ندارد، بلکه متشکل از گفتمان‌هایی چندگانه، تاریخ‌های گوناگون و خط سیرهای پرشمار است. افراد بسیاری نیز خط مشی‌های متفاوتی را از رهگذر آن دنبال کرده‌اند. این حوزه، متشکل از روش‌شناسی‌ها و مواضع نظری گوناگونی است که همگی آنها محل بحث و بررسی‌اند. (هال، ۱۳۸۶، ص ۳ و ۴) این مکتب، رهیافت‌ها و رویکردهای گوناگونی را از نظریه‌ها و حوزه‌های معرفتی مختلف، همچون نهضت رمانتیسیسم ادبی، نئومارکسیسم، ساختارگرایی و پس‌ساختارگرایی، نشانه‌شناسی و زبان‌شناسی، مطالعات پسااستعماری، روانکاوی، پست‌مدرنیسم، فمینیسم و... برگرفته است.

### **چهارچوب مفهومی (روش‌شناسی بنی‌ادین)**

ارتباط نظریه علمی با مبادی و اصول موضوعه آن، روش‌شناسی بنیادین علم را پدید می‌آورد. روش بنیادین علم، یک دانش و علم حقیقی و مستقل از دانش‌هایی است که در آنها از نظریه علمی و یا اصول موضوعه علوم بحث می‌کنند. (پارسانیا، ۱۳۹۲، ص ۱۱) در واقع، این

نوع روش‌شناسی، ناظر به روشی است که نظریه‌های علمی در مسیر آن تولید می‌شوند.  
(پارسانیا، ۱۳۹۰، ۷۶)

روش‌شناسی بنیادین، گرچه با مشخص ساختن مبانی یک نظریه، زمینه نقدهای مبنایی آن را نیز پدید می‌آورد، عهده‌دار صدق و کذب مبادی یا خود آن نظریه نیست؛ زیرا نقدهای مبنایی، ناظر به مبادی و اصول موضوعه نظریه و علم است. روش‌شناسی بنیادین، پیامدهای منطقی مبادی و اصول موضوعه گوناگون را نسبت به یک حوزه معرفتی و علمی، به روش علمی جست‌وجو می‌کند. در اینجا فقط خطاهای روش‌شناختی یک نظریه را بیان می‌کند، مبادی ناگفته و پنهان علم را آشکار می‌سازد و پایبندی یا انحراف و عدول از یک نظریه از مبادی اعلان شده یا ناگفته آن، مشخص می‌شود. (پارسانیا، ۱۳۹۲، ص ۱۱ و ۱۲)

روش‌شناسی بنیادین، به مباحثی می‌پردازد که مبادی و مبانی ابزارهای گوناگون پژوهش را روشن می‌سازد و از این نظر تا حد زیادی صبغه فلسفی دارد. (پارسانیا، ۱۳۹۰، ۷۶) به عبارت بهتر، روش‌شناسی به همراه خود، مبانی فلسفی و معرفتی خاصی را ابلاغ می‌کند. (ایمان، ۱۳۹۲، ص ۴۶۳) این مبانی و اصول، به آن سبب مهم هستند که یک نظریه معین را زمانی کسی می‌پذیرد که او به مفروض‌ها و بنیان‌های آن نظریه نیز معتقد باشد. (توسلی، ۱۳۶۹، ص ۳۲) مسئله دیگری که بر اهمیت توجه به این مبانی می‌افزاید، این است که ساختار معرفتی درونی نظریه، براساس مبادی و اصول موضوعه آن شکل می‌گیرد. ساختار معرفتی هر نظریه علمی، پیامدها و لوازم منطقی خود را در قلمرو روش‌شناسی کاربردی و حوزه‌های معرفتی علم نیز به دنبال می‌آورد. این ساختار، موضوع‌ها و علت‌های خاصی را به عنوان عوامل اصلی و علت‌های مسلط در قلمرو دانشی خود مطرح می‌کند. این مسئله موجب می‌شود تا پرداختن به آن عوامل، تبدیل به حوزه مورد علاقه آن نظریه شود و عوامل دیگر، از محور گفت‌وگوی علمی آن نظریه، خارج و یا کمرنگ گردند؛ به دنبال این مسئله، حوزه مربوط به آن عوامل نیز از حیطة توجه و دغدغه‌های آن نظریه کنار گذاشته می‌شود.  
(پارسانیا، ۱۳۹۲، ص ۱۳)

از منظر روش‌شناسی بنیادین، یک نظریه برای آنکه در جامعه علمی به صورت یک نظریه علمی مطرح شود، به دو دسته از عوامل و زمینه‌ها نیازمند است:

۱. زمینه‌های وجودی معرفتی: هر نظریه به حسب ذات و نفس‌الامر خود، مبتنی بر پاره‌ای اصول موضوعه و مبادی است. در واقع، نظریه‌ها بر اساس روش خاصی که متأثر از آن مبادی است، شکل می‌گیرند و ملزومات منطقی مختص به خود را نیز به همراه می‌آورند. (همان، ص ۱۶) مهم‌ترین مبادی و اصول موضوعه‌ای که روش‌شناسی بنیادین به آنها می‌پردازد و نظریه علمی از آنها استخراج می‌گردد، عبارتند از: مبادی هستی‌شناختی، مبادی انسان‌شناختی و مبادی معرفت‌شناختی. (پارسانیا، ۱۳۹۰، ۷۶) هستی‌شناسی، با مجموعه‌ای از پرسش‌های هستی‌شناسی سروکار دارد. اینکه آیا یک علم، چیزی را به عنوان «واقعیت» می‌پذیرد؟ چه تعبیر و تفسیری از واقعیت دارد؟ انسان‌شناسی نیز پرسش‌هایی در رابطه با جایگاه انسان در هستی، ابعاد مختلف حیات انسانی و... مطرح می‌سازد. معرفت‌شناسی نیز حقیقت علم و آگاهی و ابزارهای مختلف در جهت دستیابی به حقیقت را مدنظر قرار می‌دهد. (بتون و کرایب، ۱۳۸۴، ۴۰ - ۵۰)

به لحاظ تاریخی، یک نظریه علمی برای آنکه به حوزه فرهنگ وارد شود، باید مبانی و مبادی آن، به قلمرو فرهنگ وارد شده باشد. همچنین ضرورت دارد که روش تولید معرفت، متناسب با آن نظریه در جامعه علمی پدید آمده باشد. تکوین نظریه در جهان علمی - افزون بر آنکه مرهون زمینه‌های فلسفی، معرفت‌شناختی و یا زمینه‌های معرفتی مربوط به دیگر علوم است - از پیشینه تاریخی علمی که در بستر آن شکل گرفته نیز استفاده می‌کند. حضور نظریه‌های پیشین، ذخیره معرفتی درون یک علم، دگرگونی‌های یک دانش و... برخی از عوامل وجودی برای شکل‌گیری یک نظریه جدید هستند. (پارسانیا، ۱۳۹۲، ص ۱۷ و ۱۸)

۲. زمینه‌های وجودی غیر معرفتی: نظریه در جهان علمی، افزون بر زمینه‌های معرفتی از زمینه‌های وجودی دیگری هم که بیشتر جنبه انگیزشی و غیر معرفتی دارند، بهره می‌برد و بلکه تأثیر این‌گونه از زمینه‌ها کمتر از زمینه‌های معرفتی نیست. زمینه‌های وجودی غیر

معرفتی را به لحاظ‌های مختلف، در انواع متفاوتی می‌توان دسته‌بندی کرد. یکی از این تقسیم‌بندی‌ها این است که، عوامل وجودی، در واقع یا فردی هستند و یا اجتماعی. عوامل فردی تکوین یک نظریه، به زمینه‌های شخصیتی نظریه‌پرداز بازمی‌گردد. عوامل اجتماعی غیر معرفتی نیز تقسیم‌بندی‌های دیگری دارند. این دسته از عوامل که به نوبه خود نیز بر عوامل وجودی فردی اثر گذارند، در قسم‌هایی جای می‌گیرند. مانند: عوامل اقتصادی، سیاسی، نظامی، ایدئولوژیک و... (همان، ص ۱۸ و ۱۹)

## مبانی معرفتی

### ۱. مبانی هستی‌شناختی

#### الف) ضد ذات‌گرایی

مطالعات فرهنگی در حوزه هستی‌شناسی، رویکرد ضد ذات‌گرایی را متأثر از اندیشه پساساختارگرا دریافت می‌کند. ذات‌گرایی، وجود مراجعی پایدار را مفروض می‌گیرد و بر آن است که مقوله‌های اجتماعی، انعکاس‌دهنده «این‌همانی» بنیادین ذاتی هستند. با پذیرش این فرض، باید حقایقی پایدار و وجود نوعی جوهر، به عنوان مثال زنانگی یا هویت سیاه، مبنا قرار گیرد، اما از نگاه پساساختارگرایان، خارج از زبان، هیچ حقیقت، سوژه یا هویتی وجود ندارد. همچنین به این دلیل که در خود زبان نیز مراجع پایداری وجود ندارد، زبان نیز نمی‌تواند هیچ حقیقت یا هویت مستحکمی را بازنمایی کند. بنابراین، زنانگی یا هویت سیاه، امور جهان‌شمول ثابتی نیستند، بلکه آنها توصیف‌هایی در زبان هستند که از طریق قرارداد اجتماعی، به مثابه «حقیقت» پنداشته می‌شوند؛ (یعنی تثبیت موقت معنا). (بارکر، ۱۳۸۷، ص ۳۹)

مطالعات فرهنگی اعتقاد دارد که فقط به وسیله رمزگان فرهنگمان می‌توانیم واقعیت را درک و فهم کنیم. (فیسک، ۱۳۸۰، ص ۱۲۹) با این حال، مطالعات فرهنگی، از فروکاهیدن واقعیت به بازنمایی‌های فرهنگی‌اش سرباز می‌زند. (گراسبرگ؛ ۱۳۸۶، ص ۱۲۶) به بیان

دیگر، چه بسا واقعیت عینی و تجربی وجود داشته باشد، اما هیچ شیوه جهان‌شمول یا عینی برای ادراک و فهم آن وجود ندارد. در هر فرهنگی، آنچه واقعیت تلقی می‌شود، محصول رمزگان همان فرهنگ است. بنابراین، «واقعیت» همواره پیش‌تر رمزگذاری شده است و «واقعیت محض» وجود ندارد. (فیسک، ۱۳۸۰، ص ۱۲۹)

ضد ذات‌گرایی، بدین معنا نیست که نمی‌توانیم از «حقیقت» سخن بگوییم، بلکه این نگرش، «حقیقت» را محصول فرهنگ در زمان‌ها و مکان‌های خاص می‌داند و نه امور جهان‌شمول طبیعت. «حقیقت»، ابژه‌ای ثابت نیست، بلکه شیوه قاعده‌مند برای سخن گفتن از جهان یا خودمان است. از این‌رو، در پساساختارگرایی نوعی کنایه مبنی بر آگاهی از خصلت اتفاقی و برساخته باورها و دانسته‌هایمان نهفته است که به نبود بنیان‌های مستحکم جهان‌شمول اشاره دارد. (بارکر، ۱۳۸۷؛ ص ۳۹ و ۴۰)

#### **ب) روی‌کرد ماتریالیستی**

ویژگی دیگر مطالعات فرهنگی، رویکرد ماتریالیستی آن است. سیدمن تأکید می‌کند که با وجود چرخش نشانه‌شناختی که در مطالعات فرهنگی رخ داد، این رویکرد ماتریالیستی، همچنان حفظ شده است. (سیدمن، ۱۳۸۶، ص ۳۱۷) تأثیر این مطلب، چنان است که حتی روش در مطالعات فرهنگی نیز باید مبتنی بر رویکردی ماتریالیستی باشد؛ چراکه تولید فرهنگی، فارغ از شکل کالای فرهنگی، نتیجه عمل افراد مشخصی است که در زمان و مکان خاصی ضمن محدودیت‌ها و در چهارچوب‌های مشخص مادی و غیرانتزاعی - یا به تعبیر مارکس در «فرایندهای عملی» - تولید می‌شود. (کولدری، ۲۰۰۰، ص ۱۱، به نقل از: رضایی، ۱۳۸۸، ص ۱۴۸) البته باید دانست که در مکتب بیرمنگام، توضیح متفاوتی از «ماتریالیسم» وجود دارد. در این باره، ویلیامز در دو کتاب مارکسیسم و ادبیات و نیز فرهنگ، ضمن رد استعاره خام زیربنا و روبنای مارکس، درک خاصی از مادیت پدیده‌های فرهنگی ارائه داد که به «ماتریالیسم فرهنگی» معروف است. (رضایی، ۱۳۸۸، ص ۱۴۸)



## ۲. مبانی انسان‌شناختی

### الف) برساختگی و موقعیت‌مندی

مهم‌ترین بحث انسان‌شناختی در مطالعات فرهنگی، بحث برساختگی و موقعیت‌مندی است. از نظر مطالعات فرهنگی، هیچ مفهوم متعالی یا فراتاریخی در فرد وجود ندارد، بلکه هویت، امری اجتماعی و فرهنگ است. (بارکر، ۱۳۸۷، ص ۳۹۶) در واقع، بهترین درک از هویت، درک آن به مثابه موجودیتی ثابت نیست، بلکه درک آن به مثابه توصیفی گفتمانی از ما است که بدان معنا، سوژه تغییر است. (همان، ص ۳۹۴) هویت، موجودیتی فرهنگی است که به زمان و مکان خاصی تعلق دارد. بنابراین، همه شکل‌های هویت، متغیر هستند و به ترکیب‌های اجتماعی و فرهنگی مشخصی مرتبط‌اند. ایده‌ای که هویت را شکل‌پذیر می‌داند، بر مباحثی مبتنی است که از آن با عنوان ضد ذات‌گرایی یاد می‌کنند. هویت بر این اساس، توصیف زبانی است. هویت‌ها، برساخته‌های گفتمانی هستند که معنایشان بر مبنای زمان، مکان و کاربرد، تغییر می‌کند. (همان، ۳۹۴ و ۳۹۵)

فیسک برای فهم عمل ایدئولوژی در مقیاس و سطح فرد، سوژه را جایگزین فرد می‌کند. به نظر او: «طبیعت، فرد را به وجود آورده، اما سوژه، محصول فرهنگ است.» (فیسک، ۱۳۸۱، ص ۱۲۱) مخاطب، از راه «استیضاح»<sup>۳</sup> و «صدا زدن»، در یک موقعیت اجتماعی برساخته‌شده‌ای قرار می‌گیرد که واکنش مثبت و پاسخ مساعدت‌آمیز او، به معنای پذیرش همان موقعیت از نظر اوست. صدا زدن، روندی است که زبان به کمک آن، موقعیت اجتماعی را برای مخاطب تشخیص می‌دهد و برمی‌سازد. (همان، ص ۱۲۲) «ما» در فرایندهای اجتماعی و با استفاده از مصالح مشترک اجتماعی، به مثابه افراد شکل می‌گیریم و از این رو، بدون زبان، خود مفاهیم فردیت و هویت نیز برای ما درک‌نشده خواهند بود. (بارکر، ۱۳۸۷، ص ۳۹۶) از این منظر، حتی خوانش متن توسط افراد نیز گفت‌وگویی میان

---

<sup>3</sup>. Interpellation.

متن و موقعیت اجتماعی خواننده است. (فیسک، ۱۳۸۰، ص ۱۳۸) بنابر دیدگاه هال، حتی دانش نیز در مطالعات فرهنگی، موضوع موقعیت‌یابی است؛ یعنی درک اینکه چه کسی، از چه موقعیتی، خطاب به چه کسانی و برای چه منظوری سخن می‌گوید. (بارکر، ۱۳۸۷، ص ۱۴)

از دیدگاه مطالعات فرهنگی، گرچه «خود» و «نفس» افراد، در زمینه‌ای اجتماعی - گفتمانی شکل می‌گیرد، امری پیوسته و به اصطلاح بسته نیست، بلکه چندپاره، باز و همواره در حال تکوین است. براین اساس، سوژه را همواره کردارها و گفتمان‌های مختلف استیضاح می‌کنند، بنابراین، در موقعیت‌های اجتماعی متناقضی قرار می‌گیرد و حالت‌های ذهنی متفاوتی می‌یابد. به همین دلیل، سوژه می‌تواند در مقابل ایدئولوژی‌های مسلط، مقاومت کند. (سیدمن، ۱۳۸۶، ص ۳۲۵ و ۳۲۷)

#### **ب) «تفاوت» و دی‌گری**

هال تأکید می‌کند که «هویت‌ها در درون گفتمان، بازنمایی‌ها و تفاوت‌ها ساخته می‌شود». (هال، ۱۹۹۷، ص ۲۴، به نقل از: سروی زرگر، ۱۳۹۲) از نظر هال، هسته درونی «سوژه»، خودبنیاد و خودبسنده نیست، بلکه در رابطه با «دیگران مهم» شکل می‌گیرد که برای سوژه، نقش میانجی ارزش‌ها، معانی و نمادهای جهانی را دارند که وی در آن زندگی می‌کند. (بارکر، ۱۳۸۷، ص ۴۰۰) «تفاوت»، تیغی دو لبه است که از یک‌سو برای هویت‌یابی اجتماعی و جنسی، سوژه‌شدگی، تولید معنا، شکل‌گیری زبان و فرهنگ، لازم و ضروری است و از سوی دیگر، می‌تواند امری تهدیدکننده، خطرناک و دارای احساسات منفی، خصومت‌آمیز و تهاجمی نسبت به «دیگری» باشد. (سروی زرگر، ۱۳۹۲) باین حال، در حوزه فرهنگی، بر «تفاوت» و به طور خاص بر جنسیت، نژاد و ملیت تأکید فزاینده‌ای می‌شود. (بارکر، ۱۳۸۷، ص ۴۵)

هال<sup>۴</sup> پرسش از «تفاوت» در مطالعات فرهنگی را به شکل خلاصه، در چهار دسته از نظریه‌های مرتبط با این مفهوم جای می‌دهد:

یک - گروه اول (منتج از زبان‌شناسی و دیدگاه سوسور)، «تفاوت» را عنصری محوری برای معنی‌سازی می‌داند که بدون وجود آن، معنا نمی‌تواند تحقق یابد. (سروی زرگر، ۱۳۹۲) سوژه‌ها از «تفاوت» شکل می‌گیرند؛ زیرا آنچه ما هستیم، تا اندازه‌ای از طریق آنچه نیستیم، ساخته می‌شود. (بارکر، ۱۳۸۷، ص ۴۵)

دو - بنابر تعبیر دوم (متأثر از تئوری‌های زبانی باختین و ولوشینوف)، معنا فقط در گفت و گو با «دیگری» ساخته می‌شود. دیدگاه گفت‌وگویی، ما را به کشمکش بر سر معنا وادار می‌کند. بر مبنای دیدگاه گفت‌وگویی، «دیگری» برای معنی‌دار شدن ارتباط، الزامی و ضروری است.

سه - سومین تعبیر (متأثر از نگاه انسان‌شناختی و لوی اشتراوس) نیز مرزهای نمادین را برای هر فرهنگی لازم و ضروری می‌داند و بیان می‌کند که «تفاوت»، پایه و اساس نظم نمادینی است که آن را «فرهنگ» می‌نامیم. در درون هر فرهنگی، با مجموعه‌ای از طبقه‌بندی‌ها روبه‌رو هستیم که بیشتر بر پایه تضادهای دوگانه عمل می‌کنند.

۴. بر اساس تعبیر چهارم (بر اساس رویکرد روانکاوی - اندیشه فروید و لاکان)، «دیگری» برای ساخت نفس،<sup>۵</sup> ساخت سوژه و هویت‌یابی جنسی، لازم است. دیدگاه روانکاوانه، سوژکتیویته را وابسته به روابط ناخودآگاه سوژه با دیگری می‌داند. (سروی زرگر، ۱۳۹۲)

### ۳. مبانی معرفت‌شناختی

---

<sup>4</sup>. Hall, Stuart (۱۹۹۷) The Work of Representation, In Cultural Representation and Signifying Practice, Sage Publication.

<sup>5</sup>. Self.

### الف) نفی نگاه اثبات‌گرایانه به واقعیت

مطالعات فرهنگی با توجه ویژه به «ذهنیت» و مطالعه فرهنگ براساس زندگی‌های فردی، از اثبات‌گرایی علمی حاکم بر مطالعات اجتماعی یا «عینی‌گرایی»، روی برگرداند. (دورینگ، ۱۳۷۸، ص ۱ و ۲) توجه عمیق به مقوله ذهنیت و ابعاد کیفی و ناملموس جهان‌زیست انسان‌ها و ملاحظه سطوح ذهنی و تفهیمی دنیای فردی، اجتماعی و موضع‌گیری تفسیری و هرمنوتیکی در مطالعه پدیده‌های انسانی، همواره یکی از وجوه شاخص مطالعات فرهنگی است. (جانسون، ۱۳۷۸، ص ۲۳۹)

مطالعات فرهنگی از فروکاهیدن واقعیت به بازنمایی‌های فرهنگی‌اش سرباز می‌زند. (گراسبرگ، ۱۳۸۶، ص ۱۲۶ و ۱۲۷) اما همزمان اعتقاد دارد که واقعیت بیرونی، به معنایی اثبات‌گرایانه، کشف‌کردنی نیست. (رضایی، ۱۳۸۸، ص ۱۶۰) هال می‌گوید: پروژه علم معنا بارها به رویکردی دفاع تبدیل شده است. معناسازی و بازنمایی، به‌شدت به بخش تفسیری علوم انسانی و فرهنگی گرایش یافته است که در آن، به موضوع سوژه، اجتماع و فرهنگ، با رویکرد پوزیتویستی نمی‌توان پاسخ داد. (هال، ۱۹۷۷، ص ۴۲، به نقل از: سروری برزگر، ۱۳۹۲) هال تصریح می‌کند: «بدیهی است که امکان این فرض وجود ندارد که موضع‌گیری ما بدون هرگونه دلالت‌های ارزشی است». (هال، ۱۳۷۴، ص ۷۱) چنین رویکردی در پیوند همیشگی دانش با قدرت، دامن مباحثه‌های روشی را نیز گرفته است. (رضایی، ۱۳۸۸، ص ۱۶۰)

### ب) رد امکان آگاهی راستین

به نظر فیسک، تأثیر ساختارگرایی بر مطالعات فرهنگی، موجب رد امکان آگاهی راستین می‌شود؛ چراکه ساختارگرایان معتقدند واقعیت، فقط می‌تواند از طریق زبان یا دیگر نظام‌های معانی فرهنگی ادراک شود. به این ترتیب، این نظر که «حقیقتی» عینی و تجربی وجود دارد، نظری ناموجه است. حقیقت، همیشه باید در این چهارچوب که چطور به وجود آمده، برای چه کسی و در چه زمانی «درست» است، در نظر گرفته شود. آگاهی هرگز محصول حقیقت

یا واقعیت نیست، بلکه ناشی از فرهنگ و جامعه و تاریخ است. از نظر فیسک، امکان وجود جامعه‌ای بدون ایدئولوژی، یعنی جامعه‌ای که در آن، مردم از روابط اجتماعی‌شان به شکل واقعی آگاه باشند، از نظر تاریخی جای تردید دارد. فیسک می‌گوید، بنابر اندیشه مارکسیستی، «آگاهی راستین» وقتی به دست می‌آید که تاریخ، یک جامعه پرولتاریایی را به وجود آورد، ولی این صورت از آرمان‌گرایی، برای اواخر قرن بیستم نامناسب به نظر می‌آید. (فیسک، ۱۳۸۱، ص ۱۱۹)

### ج) روی‌کرد برساخت‌گرایانه و ضد اصالت‌بازنمایی

ریشه‌های معرفت‌شناسی مطالعات فرهنگی را با اشاره به دو نوع رویکرد اصالت‌بازنمایی و رویکرد ضد اصالت‌بازنمایی، بهتر می‌توان درک کرد. (رضایی، ۱۳۸۷، ص ۱۲) در اینجا، پرسش محوری این است که نوع رویارویی ما با واقعیت چگونه است؟ این پرسش، ناظر بر کشمکش‌های پیش‌روی دانش و حقیقت است که به طور عمده، میان دو دیدگاه اصالت‌بازنمایی یا رئالیست‌ها و رویکرد فلسفی ضدبازنمایی، مانند پس‌ساختارگرایی، پست مدرنیسم و پراگماتیسم جریان دارد. (رضایی، ۱۳۸۸، ص ۱۵۸) استدلال رئالیسم این است که امکان دستیابی به درجه‌ای از دانش قطعی درباره ابره‌های مستقل جهان واقعی وجود دارد. (بارکر، ۱۳۸۷، ص ۴۸) این رویکرد وقتی در قالب چشم‌اندازهای روشی قرار می‌گیرد، مبتنی بر اصول موضوعه‌ای می‌شود که امکان تولید دانش عینی را با تدقیق فرایندهای نزدیک شدن به واقعیت فراهم می‌سازد. (دیمیتریادیس، ۲۰۰۸، ص ۶، به نقل از: رضایی، ۱۳۸۸، ص ۱۵۸)

مطالعات فرهنگی، در این بحث و به طور کلی در مبانی معرفت‌شناختی خود، متأثر از اندیشه پس‌ساختارگرایانه و درک «پسامدرن» از دانش است. (بارکر، ۱۳۸۷، ص ۴۹) همچنان که حال تصریح می‌کند: رویکرد بر ساخت‌گرایانه، در بحث‌بازنمایی، در سال‌های اخیر بیشترین اثر را بر مطالعات فرهنگی نهاده است. (هال، ۱۳۸۷، ص ۳۵۰) از دید پس‌ساخت‌گرایان، واقعیت بیرون از زبان، مفهومی برساخته و زبانی است که پویا، ناپایدار و

دگرگون‌شونده است و معنا نیز پیوسته در سیلان است و به تعویق می‌افتد. (سجوی، ص ۱۰۳)

هال، بازنمایی را به همراه تولید، مصرف، هویت و مقررات، بخشی از چرخه فرهنگ می‌داند. او در ابتدا این ایده را مطرح می‌کند که «بازنمایی، معنا و زبان را به فرهنگ ربط می‌دهد». (هال، ۱۹۷۷، ص ۱۵، به نقل از: سروری بزرگر، ۱۳۹۲) هال برای بیان چگونگی ارتباط میان بازنمایی، معنا، زبان و فرهنگ، می‌کوشد برداشت‌های متفاوت از بازنمایی را در یک طبقه‌بندی نظری کلی بیان کند. از این منظر، نظریه‌های بازنمایی در سه دسته کلی قرار می‌گیرند:

یک - نظریه‌های بازتابی؛<sup>۶</sup>

دو - نظریه‌های تعمدی؛<sup>۷</sup>(ارادی)

سه - نظریه‌های برساختی.<sup>۸</sup>

در نگاه بازتابی، زبان به شکل ساده، بازتابی از معنایی است که از قبل در جهان خارجی وجود دارد. در نگاه تعمدی یا ارجاعی، گفته می‌شود که زبان، بیان‌کننده صرف چیزی است که نویسنده یا نقاش، قصد بیان آن را دارد. نگاه برساختی به بازنمایی، مدعی است که معنا، «در» و «به‌وسیله» زبان ساخته می‌شود. (هال، ۱۳۸۷، ص ۳۵۷ و ۳۵۸)

هال رویکرد سوم را منطبق با ویژگی عمومی و اجتماعی زبان می‌داند. بر مبنای این رویکرد، نه چیزها به خودی خود و نه کاربران زبان نمی‌توانند، در زبان، معنی پایدار ایجاد کنند. چیزها هیچ معنای خودبسنده‌ای ندارند، بلکه ما، معانی را می‌سازیم و این عمل را به

---

<sup>6</sup>. The Reflective.

<sup>7</sup>. The Intertional.

<sup>8</sup>. The Constructive.

واسطه نظام‌های بازنمایی مفاهیم و نشانه‌ها انجام می‌دهیم. برساختگرایی، وجود جهان مادی را نفی نمی‌کند، ولی معتقد است که آنچه معنا را حمل می‌کند، جهان مادی نیست، بلکه نظام زبانی یا نظامی که ما برای بیان مفاهیم از آنها استفاده می‌کنیم، حمل‌کننده معنا هستند. همچنین کنشگران اجتماعی، از نظام مفهومی فرهنگ خود و نظام زبان‌شناختی و دیگر نظام‌های بازنمایی، برای ساخت معنا استفاده می‌کنند تا جهانی معنادار و در ارتباط با دیگران را بسازند. بر اساس این رویکرد، ما نباید جهان مادی را که چیزها و آدمیان در آن وجود دارند، با اعمال نمادین و فرایندهایی که بازنمایی، معنی و زبان، از طریق آنها عمل می‌کنند، اشتباه بگیریم؛ زیرا معنا نه به کیفیت مادی نشانه‌ها، بلکه به کارکردهای نمادین نشانه‌ها بستگی دارد. (همان، ص ۳۵۹)

هال معتقد است، نگاه صرف نشانه‌شناختی، فرایندهای بازنمایی را فقط به زبان محدود می‌کند و آن را به نظامی بسته فرومی‌کاهد که به واسطه ایستا بودن، به شدت تهدید می‌شود، اما گسترش بازنمایی در معنای متأخرش، که مبتنی بر ایده فوکویی - دریدایی است، آن را به «منبعی برای تولید دانش اجتماعی بدل می‌کند که سیستمی باز و مرتبط با کنش‌های اجتماعی و مسئله قدرت است.» (هال، ۱۹۷۷، ص ۴۲، به نقل از: سروری برزگر، ۱۳۹۲) این نکته اساس دیدگاه برساختی، در حرکت از نشانه‌شناسی خستی به سوی تحلیل‌های فرامنتی است. در نتیجه، سوژه را که در دیدگاه نشانه‌شناسی، از مرکز زبان زدوده شده بود، دوباره احیا می‌کند و موضوع بازنمایی را به حوزه گسترده‌تر دانش و قدرت وصل می‌کند. (سروری برزگر، ۱۳۹۲)

با اینکه هال در حوزه بازنمایی، متأثر از اندیشه فوکو است، اعتقاد دارد که فوکو، بیش از حد در «گفتمان» جذب شده است که نوعی بی‌توجهی به نفوذ مادی، اقتصاد و عوامل ساختاری بر عملیات قدرت - دانش را به همراه دارد. هال نقد «دیگر» را افتادن در ورطه نسبی‌گرایی می‌داند؛ زیرا انکار وجود هر معیاری برای «حقیقت» در علوم انسانی توسط فوکو، در جهت تقویت ایده «رژیم حقیقت» و اراده معطوف به قدرت، اتهام نسبی‌گرایی را

متوجه فوکو می‌کند. (هال، ۱۳۸۷، ص ۳۷۶)

#### ۴. میان‌ی روش‌شناختی (میان‌ی مربوط به روش تحقیق)

##### الف) نگاه بازاندیشانه به متدهای تحقیق

وجه تمایز روش مطالعات فرهنگی با دیگر حوزه‌های نزدیک، امری تکنیکال نیست، بلکه بیشتر متدولوژیکال است. (رضایی، ۱۳۸۸، ص ۱۵۳) متد، به ابزارها و تکنیک‌هایی اشاره دارد که محققان برای اجرا و هدایت کار پژوهش از آنها استفاده می‌کنند، مثل پیمایش و مصاحبه اما متدولوژی، به نظریه، تحلیل و چگونگی پیش بردن تحقیق اشاره دارد. (استربرگ، ۲۰۰۲، ص ۱۹، به نقل از: رضایی، ۱۳۸۸، ص ۱۵۳) به این معنا، در مطالعات فرهنگی کمتر با تکنیک‌های جدید تحقیق روبه‌رو هستیم، بلکه وجه تمایز مطالعات فرهنگی با دیگر حوزه‌ها، «جهت‌گیری‌های جدید روش‌شناختی» است. (رضایی، ۱۳۸۸، ص ۱۵۳) نگاه مادی‌گرا به فرهنگ (از نوع ماتریالیسم فرهنگی ویلیامز) در صورت پرداختن به پژوهشی عملی، نیازمند نگاه بازاندیشانه به متدهای تحقیق است. در اینجا، عقیده بر این است که «روش‌های خاص، نتایج تحقیق و بنابراین نگاه ما به واقعیت بیرونی را شکل می‌دهند». از همین منظر، روش مطالعات فرهنگی، خود را از روش‌شناسی و معرفت‌شناسی اثبات‌گرا متمایز می‌سازد. در مطالعات فرهنگی، به‌خلاف اثبات‌گرایی، اعتقادی به واقعیت و داده‌ای خشتی که شاهدهی برای واقعیتی بیرونی باشد، دیده نمی‌شود. (کولدري، ۲۰۰۰، ص ۱۲ ، به نقل از: رضایی، ۱۳۸۸، ص ۱۴۹)

##### ب) روی‌کرد عمل‌گرایانه

مطالعه فرهنگ و انتخاب روش مناسب در مطالعات فرهنگی، باید رویکردی عمل‌گرایانه در برخورد با نظریه‌های موجود داشته باشد که در واقع، توسل به حوزه‌های نظری گسترده تر از جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی است. کولدري با پیروی از استوارت هال، بر آن است که لازم نیست چندان نگران احترام نظریه‌ها باشیم، بلکه باید به سراغ نظریه‌هایی برویم که چراغ



راه ما برای پرداختن تجربی به پدیده‌های فرهنگی باشند، نه فقط نظریه‌هایی که با روانی هر چه تمام‌تر می‌توانیم درباره آنها سخن بگوییم. (همان)

مطالعات فرهنگی، دانش اجتماعی را فقط در صورتی ارزشمند می‌داند که در تعیین نتیجه تضادهای اجتماعی نقش داشته باشد و مطالعات فرهنگی، تصدیق و اعلام می‌کند که مفاهیم و نظریه‌های آن، آگاهانه با علاقه‌مندی‌های سیاسی و اخلاقی پیوند خورده‌اند و بیشتر بر مبنای همین اهداف سیاسی و اخلاقی است که عملی توجیه‌پذیرند تا براساس ادهایی همچون کمک به پیشرفت علم یا روشنگری اجتماعی. (سیدمن، ۱۳۸۶، ص ۳۳۲) این استراتژی چه بسا ما را به نوعی التقاط نظریه‌هایی بکشاند که با رویکردی عملگرایانه کنار هم قرار می‌گیرند. (رضایی، ۱۳۸۸، ص ۱۴۹)

### ج) نگاه ارزشی و دغدغه‌رهایی بخشی

مطالعات فرهنگی، برنامه‌ای سیاسی تلقی می‌شود. (هال، ۱۳۸۶، ص ۴) از این رو، فرهنگ در مطالعات فرهنگی، همواره دو نقش داشته است: هم موضوع مطالعه و هم محل نقد و عمل سیاسی. (سردار و وان لون، ۱۳۸۸، ص ۱۱) مشکل جدی روش مطالعات فرهنگی، آشتی میان دو دغدغه اساسی است: دغدغه اعتبار علمی و دغدغه اعتبار رهایی‌بخشی. (رضایی، ۱۳۸۸، ص ۱۷۰) بنای مطالعات فرهنگی بر این است که دانشی را در اختیار افراد بگذارد که با دگرگون کردن زندگی مردم، به عدالت بیشتر اجتماعی منجر شود. در اینجا تلاش‌ها، ناظر بر تولید شناختی است که با جنبش‌های اجتماعی و تضادهای موجود در جامعه پیوند بخورد. این دیدگاه، در مقابل بی‌طرفی ارزشی و سیاسی جامعه‌شناسی قرار می‌گیرد. (سیدمن، ۱۳۸۶، ص ۳۳۲) هال بیان می‌دارد که به طور بدیهی، امکان این فرض وجود ندارد که موضع‌گیری ما بدون هرگونه دلالت‌های ارزشی است. بیشترین کاری که می‌توانیم برای علمی بودن انجام دهیم، این است که مواضع، اعتقادات و ارزش‌های خود را برای دیگران آشکار کنیم تا آنها بفهمند که بنیان‌ها معرفتی و سیاسی ما چیست و از این طریق به مبانی مجادله‌ها پی ببرند. (هال، ۱۳۷۴، ص ۷۱)

مطالعات فرهنگی، به ارزیابی اخلاقی جامعه مدرن و به مشی رادیکال در کنش‌های سیاسی معتقد است. شیوه مطالعات فرهنگی، شیوه‌ای منحصر و محدود به چهارچوب‌های دانشگاهی و فارغ از ارزش داوری نیست، بلکه به بازسازی اجتماع از طریق برخوردهای شدید سیاسی اعتقاد دارد. بنابراین، مطالعات فرهنگی می‌خواهد ساختار قدرت را در هر کجا و به ویژه در جوامع سرمایه‌داری صنعتی بشناسد و آن را دگرگون کند. مطالعات فرهنگی، می‌کوشد تقسیم‌بندی‌های دانش را نشان دهد؛ دانش‌های مختلف را به هم نزدیک کند و شکاف میان دانش‌های ضمنی (دانش‌های شهودی مبتنی بر فرهنگ‌های محلی) و دانش‌های عینی (یا به اصطلاح جهان‌شمول) را پر کند. مطالعات فرهنگی، برای عامل شناسا و موضوع شناخت و نیز بیننده و موضوع دیدن، علاقه‌مندی و هویت مشترک قائل است. (سردار و وان لون، ۱۳۸۸، ص ۱۱)

#### د) زبان تجربی و تبیینی

به نظر سیدمن، زبانی که مطالعات فرهنگی برای توصیف و تبیین امر اجتماعی استفاده می‌کند، درست به اندازه زبان جامعه‌شناسی، حالت تجربی و تبیینی دارد، همان‌گونه که بیشتر چهره‌های اصلی مطالعات فرهنگی، جامعه‌شناس بودند. حتی در جاهایی که مطالعات فرهنگی از این سنت‌های تجربی جدا می‌شود، باز هم خصلت تجربی بودنش را از دست نمی‌دهند؛ زیرا پژوهش‌های آن با توسل به شواهد اسنادی، یا در مورد اتنوگرافی‌ها، با استناد به تجربه زیسته انجام می‌شود. شاخه‌هایی از مطالعات فرهنگی وجود دارند که تجربی نیستند، به این معنا که از اتنوگرافی، مصاحبه، مشاهده، تحقیقات آرشیوی، تحلیل آماری یا تاریخ‌نگاری مرسوم استفاده نمی‌کنند، مانند مطالعاتی که به تحلیل متون ادبی و یا فیلم‌ها می‌پردازند تا بدین وسیله، رمزگان فرهنگی را کشف و افشا کنند. چنین مطالعاتی، بر مبنای این فرض انجام می‌شود که کشف رمزگان «متنی»، امکان تحلیل اجتماعی «تجربی» را فراهم می‌سازد و در ضمن، این رمزگان را به عنوان نیروهای اجتماعی معرفی می‌کند. بر این اساس، این نوع مطالعات فرهنگی - متنی هم خصلتی تجربی دارند. گرچه تجربی بودن آنها از جنس

دیگری است، اما این به آن معنا نیست که تحلیل متنی نمی‌تواند «به شیوه‌ای تجربی» درباره جنسیت، نژاد، دولت و... صحبت کند. بنابراین، مطالعات فرهنگی نیز به دنبال کشف قواعدی برای کشف امور عینی و تجربی است، با اینکه شاید بتوان استدلال کرد که مطالعات فرهنگی، به آن دسته از تحلیل‌های تجربی درباره جامعه گرایش دارد که تاریخی، متنی و تفسیراند. (سیدمن، ۱۳۸۶، ص ۳۳۰ و ۳۳۱)

### ه) واقعیات اجتماعی به منزله متن

مطالعات فرهنگی، واقعیت‌های اجتماعی را به منزله حوزه‌ای از نشانه‌ها، متون و دال‌های معنادار در نظر می‌گیرد. در اینجا «امر اجتماعی» همواره به عنوان متن مطالعه می‌شود. نتیجه چنین رویکردی، «امر اجتماعی» کاملاً فرهنگی متشکل از نشانه‌ها و معانی تصور می‌گردد که بر حسب تفاوت و همسانی، در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند. در اینجا همه چیز همچون رفتارها و رویه‌ها، پر از معانی در نظر گرفته می‌شوند که به واسطه رمزگان، سازمان می‌یابند. وظیفه محقق، برملا کردن پیوند و انسجام این رمزگان، از طریق کشف طرز عمل و اجزای نمادین آنها است. (همان، ص ۳۱۷)

مفهوم «متن»، تنها به معنای کلمات نوشته‌شده نیست؛ این هم یکی از معانی آن است. در واقع «متن»، همه عملکردهای دلالت‌بخش را دربرمی‌گیرد. «متن»، مشتمل بر تولید معنا از طریق ایماژها، صداها، ابژه‌های (برای مثال لباس) و فعالیت‌ها (مانند ورزش). است. از آنجا که ایماژها، صداها، ابژه‌ها و فعالیت‌ها، نظام‌های نشانه‌ای هستند که با سازوکارهایی مانند زبان به دلالت می‌پردازند، ما آنها را متون فرهنگی تلقی می‌کنیم. (بارکر، ۱۳۸۷، ص ۲۲ و ۲۳)

رویکرد متن‌بنیاد در مطالعات فرهنگی بیرمگام، بر رمزگزاری، عنوان‌بندی و بازنمود هویت، قدرت و عرف تأکید می‌کند. (روجک؛ ۱۳۹۰، ص ۸۵) بنابراین، تحلیل جامعه به عنوان متن، لزوماً به معنای نادیده‌گرفتن مسائلی همچون قدرت، سرکوب، مقاومت یا عاملیت نیست. (همان، ص ۳۱۸) از منظر مطالعات فرهنگی، معانی اجتماعی و روش ایجاد آن معانی که با یکدیگر، فرهنگ را به وجود می‌آورند، به طرز جدایی‌ناپذیر، به ساختار

اجتماعی مربوط می‌شوند و فقط در چهارچوب آن ساختار و پیشینه‌اش توضیح‌پذیر هستند. این ساختار اجتماعی، برای نمونه به وسیله معانی‌ای که فرهنگ می‌سازد، به شکل متناظر حفظ می‌گردد. (فیسک، ۱۳۸۱، ص ۱۱۷) به طور کلی به نظر هال، معنا را خارج از حیطه روابط متکی به بازی قدرت، نمی‌توان تصور کرد. (هال، ۱۳۷۴، ص ۷۵)

هال می‌گوید:

پُر واضح است که هر مجموعه‌ای از روابط اجتماعی، مستلزم معانی و ساختاری است که زیربنای آنها را تشکیل دهند و موجب بقایشان گردند. این معانی نه فقط ناظر بر تجربه اجتماعی، بلکه بیانگر نَفْسِ ما هستند. به عبارت دیگر، معانی یادشده، حکم برساخته‌هایی از هویت اجتماعی دارند که مردم جوامع سرمایه‌داری صنعتی را قادر می‌سازند تا خود و روابط اجتماعی‌شان را درک کنند. معانی تجربه و معانی سوژه‌ای (یا نَفْس) که آن تجربه را دارد، در نهایت بخشی از همان روند فرهنگی هستند. (فیسک، ۱۳۸۱، ص ۱۱۷ و ۱۱۸)

متون، واجد معانی گوناگون و متناقض هستند. متون می‌توانند بازنمایاننده ایدئولوژی حاکم باشند (که عمده‌ترین کارکرد آنها طبیعی جلوه دادن نابرابری‌هاست)، اما معانی متناقض نهفته در آنها، به خوانندگان (مخاطبان، تماشاگران، تولید کنندگان و مصرف‌کنندگان متون) امکان می‌دهد در برابر ایدئولوژی حاکم، مقاومت کنند یا این معناها را به شیوه‌های دیگری تفسیر نمایند. (سیدمن، ۱۳۸۶، ص ۳۱۷ و ۳۱۸) متون، به منزله شکلی از بازنمایی چندصدایی هستند، یعنی دربردارنده امکان‌های متعددی از معانی درک‌شونده برای خوانندگان واقعی هستند. از این رو، ما می‌توانیم شیوه‌های معنابخشی یک متن را دریابیم، اما نمی‌توانیم تنها با تحلیل متن، فرایند تولید معنای خوانندگان را «برداشت کنیم».<sup>۹</sup> (بارکر، ۱۳۸۷، ص ۲۳) از نظر تونی بنت، هیچ دلیلی وجود ندارد که لحظه تولید متن، بر بقیه زمان‌ها برتری داده شود. معانی و برداشت‌ها به صورت ذاتی در متن وجود ندارند و در روابط درونی‌شان تجویز نمی‌شوند، اما این مسئله به معنای وجود ظرفیتی فرهنگی برای کنش نشانه‌شناختی نامحدود

---

<sup>۹</sup>. Read-off.

نیست. به عبارت دیگر، این مسئله که معانی و برداشت‌ها به لحاظ متنی ثابت نیستند، به این معنا نیست که در عمل، آنها به طور نامحدود، متکثرند. (بنت، ۱۳۸۷، ص ۲۷۷ و ۲۸۷) معنا، دست‌کم حاصل تأثیر متقابل متن و خواننده است. در نتیجه، لحظه مصرف معنا، لحظه تولیدی معنا دار هم هست. (بارکر، ۱۳۸۷، ص ۲۳)

در رویکرد مطالعات فرهنگی، خوانندگان و تفسیرکنندگان متون، دارای هویت‌ها و منزلت‌های اجتماعی گوناگونی هستند که بر قرائت‌های متفاوت و گاهی مخالف از متون، اثر می‌گذارند. (سیدمن، ۱۳۸۶، ص ۳۱۸) از این رو، طیف گفتمان‌هایی که خواننده از آن برخوردار است، عامل فوق‌العاده مهمی در برخورد خواننده با متن به حساب می‌آید. به دیگر سخن، معنای متن، بر اساس آن گفتمان‌هایی (آگاهی‌ها، پیشداوری‌ها، مقاومت‌ها و...) به وجود می‌آید، که توسط خواننده، بر متن اعمال می‌گردد. متن و ذهنیت، سازه‌هایی گفتمانی‌اند و هر دو، شامل گفتاری متناقض یا مشترک‌اند. چندمعنایی بودن متن و گوناگونی قرائت‌ها، حاصل این تناقض‌ها است. معنای متن را باید برحسب مجموعه گفتمان‌هایی در نظر گرفت که متن در موقعیت‌های معین با آن روبه‌رو می‌شود. این رویارویی ممکن است هم به معنای متن و هم به گفتمان‌های یادشده، ساختاری جدید ببخشد. (فیسک، ۱۳۸۰، ص ۱۳۸)

در مطالعات فرهنگی، متون همواره در ارتباط با دیگر متون، یعنی همان اصل بینامتنیت و نیز در کنش‌های اجتماعی و تضادها (جنسی، طبقاتی و...) تحلیل می‌گردند که هم در تولید متون، مؤثر هستند و هم از متون اثر می‌پذیرند. متون، محصول کنش‌های اجتماعی‌اند؛ کنش‌هایی که در بسترهای نهادی تاریخمند خاصی انجام می‌شوند. بدین ترتیب، هیچ یک از این عوامل را اعم از متون، کنش‌های اجتماعی، نهادها و تاریخ، نمی‌توان و نباید به نفع کلیت بخشی کاذب، کنار گذاشت. (سیدمن، ۱۳۸۶، ص ۳۱۸)

از دیدگاه تونی بنت، متن به جای اینکه یک وجود ثابت با ساختار تعریف‌شده باشد، همواره در حال جابه‌جایی و تغییر دانسته می‌شود و نظامی از روابط پیوسته و به طور متغیر

درهم‌تنیده با دیگر نظام‌هایی است که نظم متفاوتی دارند. بنابراین، متنیت، به کارکردی از یک شبکه بین‌متنی و نهادی (نظام ادبی، رژیم خوانش، رمزهای ژانر) تبدیل می‌شود که از طریق آن، این شبکه برساخته، حفظ یا جابه‌جا می‌گردد. بدین ترتیب، کانون تحلیل به سمت چندگانگی برساخت‌های متنیت، هم به لحاظ درزمانی<sup>۱۰</sup> و هم به لحاظ همزمانی<sup>۱۱</sup> می‌چرخد. متن، از این ساختارهای متغیر و عوامل تعیین‌کننده آنها جدا نیست. معنی متن، نه به کارکرد اولیه، بلکه به کارکرد تاریخ‌مندی‌های چندگانه آن تبدیل می‌شود. (بنت، ۱۳۸۷، ص ۲۷۹)

#### و) مفصل‌بندی

به نظر جیمسون، «مفصل‌بندی»<sup>۱۲</sup> اصلی‌ترین مسئله نظری و محوری‌ترین مفهوم در مطالعات فرهنگی است. (جیمسون؛ ۱۳۸۶، ۸۷) مطالعات فرهنگی، در مسیری که متضمن تلاش برای تجدید نظر در پرسش‌های نژاد و قومیت است، از تفسیر انتقادی، به نوعی «مفصل‌بندی»، تغییر رویه می‌دهد. «مفصل‌بندی»، مطالعات فرهنگی را از نوعی مدل ارتباطات (تولید - متن - مصرف، رمزگذاری - رمزگشایی) به نوعی تئوری زمینه‌ها تغییر جهت می‌دهد. (گراسبرگ، ۱۳۸۶، ص ۱۲۹)

مفهوم «مفصل‌بندی» در مطالعات فرهنگی برای تئوریزه کردن روابط بین مؤلفه‌های صورت‌بندی اجتماعی<sup>۱۳</sup> به کار رفته است. این ایده به صورت‌بندی اتحاد موقت میان عناصری اشاره می‌کند که نباید با هم جمع شوند. (بارکر، ۱۳۸۷، ص ۲۰) مفهوم «مفصل

---

<sup>10</sup>. Diachronically.

<sup>11</sup>. Synchronically.

<sup>12</sup>. Articulation.

<sup>13</sup>. Social formation .

بندی»، دال بر نوعی ساختار متغیر و نوعی مبادله بین عناصر گوناگون است که در آن، سویه ها و کشمکش‌های ایدئولوژیک یک عنصر، با عناصر دیگر تداخل پیدا می‌کند. «مفصل بندی»، نوعی کلیت‌بخشیِ زمانمند و گاهی زودگذر است که در آن، سطوح چندگانه نژاد، طبقه، قومیت و جنسیت با هم تلاقی می‌کنند تا ساختاری کارآمد را شکل دهند. (جیمسون، ۱۳۸۶، ۸۷)

مفهوم «مفصل‌بندی» هم به دلالت - بازنمایی و هم به تلاقی اشاره می‌کند. بنابراین، بازنمایی‌های جنسیت ممکن است در تلاقی با بازنمایی‌های نژاد قرار گیرد. نظیر این قضیه، در شیوه‌هایی با بسترهای خاص و مشروط رخ می‌دهد که پیش از وقوع، نمی‌توان آنها را پیش‌بینی کرد. همچنین، مفهوم مفصل‌بندی در بحث رابطه میان فرهنگ و اقتصاد سیاسی به کار می‌رود. در اینجا گفته می‌شود که فرهنگ، ربطی وثیق با برهه‌های تولید دارد، اما به طور دقیق، با آن برهه‌ها تعیین نیافته است و همچنین برعکس. در نتیجه، ما باید دریابیم که چگونه برهه تولید، در متون جای می‌گیرد و نیز چگونه است که «امر اقتصادی»، فرهنگی است، یعنی مجموعه‌ای معنادار از عملکردهاست. (بارکر، ۱۳۸۷، ص ۲۰ و ۲۱)

از نظر استوارت هال:

وحدت یا انسجامی که در پی این نوع ترکیب یا پیکربندی حاصل می‌شود، همواره بالضروره ساختاری پیچیده است؛ ساختاری که در آن، پیوند عناصر، هم بر مبنای تفاوت‌هایشان است و هم بر اساس شباهت‌ها. این امر، مستلزم آن است که سازوکارهای پیونددهنده عناصر متفاوت، نشان داده شوند؛ زیرا هیچ نوع تطابق ضروری یا همانندی بازتابی را نمی‌توان امری مفروض و بدیهی گرفت. همچنین، بدین معناست که روابطی ساخت یافته بین عناصر، یعنی روابط سلطه و فرمانبرداری وجود خواهد داشت؛ زیرا این ترکیب، نوعی ساختار است و نه پیوندی تصادفی». (جیمسون، ۱۳۸۶، ۸۷)

از منظر مطالعات فرهنگی، «متن» فرهنگی، نه جهان کوچکی از بازنمایی<sup>۱۴</sup> و نه

---

<sup>14</sup>. Microcosm representation.

تجسمی<sup>۱۵</sup> از معناست که به امر اجتماعی دیگر (اعم از نوعی کلیت یا مجموعه‌ای خاص از روابط)، ربط داده می‌شود. متن فرهنگی، نقطه‌ای است که در آن، چندگانگی نیروها<sup>۱۶</sup> (تعیین‌ها و تأثیرات) به هم مفصل می‌شوند. (گراسبرگ، ۱۳۸۶، ص ۱۲۶) خود کردار فرهنگی، نقطه‌ای پیچیده و تضادآمیز است که نمی‌توان آن را جدا از زمینه مفصل‌بندی‌اش در نظر گرفت. چنین کرداری، خارج از زمینه‌اش، بدون هستی و هویت است. (همان، ص ۱۲۷)

### (ز) جای‌گاه و کارکرد نظریه

درک ما از نظریه در مطالعات فرهنگی، متفاوت از نظریه در رشته‌های خویشاوند آن در علوم اجتماعی است. نظریه، در مطالعات فرهنگی به دنبال کارکرد تبیینی، توجه به مکانیسم‌های عام و جهانی و تلاش برای تعمیم فهم نیست، بلکه هدف نظریه، «ویژه ساختن فهم و درک از امر اجتماعی» است. در اینجا هیچ تلاشی برای فرارفتن از امر محلی، دیده نمی‌شود. نظریه‌ها گزاره‌ها و احکامی عام و جهان‌شمول نیستند، بلکه فرضیه‌هایی تلقی می‌شوند که برای توضیح امر محلی به کار می‌روند. نظریه‌ها در مطالعات فرهنگی، فقط چهارچوب‌های متفاوتی‌اند که چشم‌اندازهای متفاوتی را فراهم می‌سازند و با آنها واقعیت اجتماعی را می‌بینیم. (رضایی، ۱۳۸۸، ص ۱۶۲)

وظیفه نظریه، آشکار کردن «طبیعی» نبودن کنش‌های اجتماعی روزانه است. (ایگلتون، ۱۳۸۶، ص ۵۵) همه هدف در اینجا، رسیدن به منظری جدید در باب واقعیت مادی است که نگرش طبیعی آن را سازمان داده است. در واقع، نظریه‌ها منظری بازاندیشانه برای نگرش طبیعی فراهم می‌سازند و رسیدن به شناخت‌های بهتر و جدیدتر درباره چیزها را موجب می‌شوند. نتیجه چنین فرایند تحقیقی، بیشتر دویبعدی است: کسب فهمی بهتر از پدیده و همزمان، توسعه

---

<sup>15</sup>. Embodiment.

<sup>16</sup>. Multiplicity of forces.



چهارچوب نظری مؤثرتر برای مطالعه دیگر پدیده‌های مشابه. (آلسواتاری، ۲۰۰۶، ص ۳۷۲ و ۳۷۳، به نقل از: رضایی، ۱۳۸۸، ص ۱۶۵)

همچنین، مطالعات فرهنگی، برداشت از نظریه به عنوان نوعی «کلان گفتمان یا فراگفتمان» را نقد می‌کند که می‌تواند بیرون از حوزه‌ای بایستد که مدعی است حقیقت را در مورد آن می‌گوید. (دورینگ، ۱۳۷۸، ص ۲۱)

### نتیجه‌گیری

مطالعات فرهنگی، تحولات و مقاطع مختلفی را پشت سر گذاشته است و براین اساس، مبانی معرفتی مکتب مطالعات فرهنگی بیرمنگام، به طور عمده، متأثر از چند جریان مهم است که عبارتند از: سنت رمانتیک، نئومارکسیسم، ساختارگرایی، پساساختارگرایی، پست مدرنیسم، مطالعات پسااستعماری، فمینیسم و روانکاوی. مکتب مطالعات فرهنگی، «روش شناسی» ویژه‌ای برای خود تعریف نکرده است و از انواع روش‌ها سود می‌جوید. تنوع و تکثر در نظریه، موضوع و روش، سبب شده است مطالعات فرهنگی، یک قلمرو نظری مشخص نداشته باشد و برخی مفاهیم به کار رفته در آن، کلی و مبهم به نظر آیند. هر چند این امر، یک کاستی است، اما موجب شده تا به مکتب بیرمنگام - با مختصات یاد شده - توجه بیشتری شود.

مهم‌ترین نقد وارد بر مکتب مطالعات فرهنگی در حوزه هستی‌شناختی، اثرپذیری از اندیشه پساساختارگرا، ضد ذات‌گرایی و ضد اصالت‌بازنمایی است که موجب شده حقیقت، امری زبانی و گفتمانی توصیف شود و هیچ شیوه جهان‌شمول یا عینی برای ادراک و فهم آن، پذیرفته نشود. مطالعات فرهنگی، امکان آگاهی راستین را رد می‌کند و آگاهی را محصول فرهنگ، جامعه و تاریخ می‌داند.

رویکرد برساخت‌گرا نیز بخش دیگری از رویکرد معرفت‌شناختی مطالعات فرهنگی را بنیان می‌نهد. این امر، به نوعی تقلیل‌گرایی معرفتی منجر شده که با نفی ارزش شناختاری معرفت، تمامی سطوح فرهنگ و معارف موجود در آن را به سطح توافقی‌های اجتماعی

فرومی‌کاهد و جایی را برای فرض باورها و ارزش‌هایی که از افق‌های معرفتی فراتر از بشر برخیزند، باقی نمی‌گذارد. نسبی‌گرایی و شکاکیت حاصل از این رویکرد، سبب می‌شود تا معیار و ملاکی فراتر از گفتمان، جهت ارزیابی و قضاوت واقعیت‌های اجتماعی و مشکلات فرهنگی باقی نماند. (پارسانیا، ۱۳۹۰، ۴۵) از سوی دیگر، مطالعات فرهنگی در نگرش خود درباره فرهنگ نیز دچار نوع دیگری از تقلیل‌گرایی شده است. در این تقلیل‌گرایی، تمامی مظاهر اختلاف فرهنگی، به‌مثابه امری سیاسی در نظر گرفته می‌شود. (پارسا، ۱۳۷۵، ۱۰۳ و ۱۰۶)

تداوم نگاه ضد ذات‌گرایانه در حوزه انسان‌شناختی، در رویکرد برساخت‌گرایانه مطالعات فرهنگی متجلی می‌شود. در اینجا، هویت‌ها بیش از هر چیز، معلول موقعیت‌های مادی و نمادینی‌اند که افراد در آن قرار می‌گیرند؛ هویت‌ها برساخته‌های گفتمانی هستند که معنایشان بر مبنای زمان، مکان و کاربرد، تغییر می‌کند. هسته درونی «سوژه» نیز در رابطه با «دیگران مهم» شکل می‌گیرد.

نگاه گفتمانی و زبانی به پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی، مکتب بیرمنگام را به برگزیدن رویکرد متنی و معناشناختی در حوزه روش تحقیق نیز می‌کشاند. براین اساس در عین نفی نکردن وجود جهان مادی - معنا، محصول نظام زبانی یا نظامی در نظر گرفته می‌شود که ما برای بیان مفاهیم، از آنها استفاده می‌کنیم. تأکید بیش از اندازه مکتب بیرمنگام بر تحلیل متون، نظام‌های نشانه‌ای و قرائتی، موجب بی‌توجهی به پویایی نهادهای تولید آنها شده است.

## فهرست منابع و مآخذ

اسمیت، فیلیپ، (۱۳۸۳)، درآمدی بر نظریه فرهنگی، مترجم: حسن پویان، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.  
ایگلتون، تری؛ (۱۳۸۶)، اهمیت نظریه، از پولیس تا پسامدرنیسم، تهران: نشر مینا - نشر حرفه

هنرمند.

ایمان، محمدتقی و احمد کلاته ساداتی؛ (۱۳۹۲)، روش‌شناسی علوم انسانی نزد اندیشمندان مسلمان، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

بارکر، کریس؛ (۱۳۸۷)، مطالعات فرهنگی: نظریه و عملکرد، مهدی فرجی و نفیسه حمیدی، تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

بنت، تونی؛ (۱۳۸۷)، گزیده‌ای از «جامعه‌شناسی ژانرها، یک نقد»، در: کوبلی، پل؛ نظریه‌های ارتباطات، مفاهیم کلیدی در مطالعات رسانه‌ای و فرهنگی، مترجم: احسان شاقاسمی، سرویراستار: سعیدرضا عاملی، جلد ۳، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی. بنتون، تد و یان کرایب؛ (۱۳۸۴)، فلسفه علوم اجتماعی: بنیادهای فلسفی تفکر اجتماعی، مترجم: شهنواز مسمی‌پرست و محمود متحد، تهران: آگه.

بهار، مهری؛ (۱۳۸۶)، مطالعات فرهنگی: اصول و مبانی، تهران: سمت.

پارسا، خسرو؛ (۱۳۷۵)، پسامدرنیسم در بوته نقد: مجموعه مقالات، تهران: آگه.

پارسانی، حمید؛ (۱۳۹۰)، روش‌شناسی انتقادی حکمت صدرایی، قم: کتاب فردا.

\_\_\_\_\_؛ (پاییز ۱۳۹۲)، «نظریه و فرهنگ: روش‌شناسی بنیادین تکوین نظریه‌های علمی»، تهران: راهبرد فرهنگ، سال ۶، شماره ۲۳، صفحه‌های ۷-۲۸.

ترنر، برایان اس؛ (۱۳۸۴)، رویکرد جامعه‌شناختی به شرق‌شناسی، پست مدرنیسم و جهانی‌شدن، مترجم: محمدعلی محمدی، تهران: نشر یادآوران.

توسلی، غلام عباس؛ (۱۳۶۹)، نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).

جانسون، لزلی؛ (۱۳۷۸)، منتقدان فرهنگ، تهران: آگه.

جیمسون، فردریک؛ (۱۳۸۶)، درباره مطالعات فرهنگی، مترجم: جمال محمدی، در: مطالعات فرهنگی: دیدگاه‌ها و مناقشات، گزینش‌گر و ویرایش‌گر مقالات: محمد رضایی، تهران: جهاد دانشگاهی واحد تهران.

دورینگ، سایمن؛ (۱۳۷۸)، مطالعات فرهنگی، مترجم: حمیرا مشیرزاده، تهران: مؤسسه فرهنگی آینده‌پژوهان.

رضایی، محمد؛ (۱۳۸۷)، «درآمدی بر مطالعات فرهنگی»، در: کاظمی، عباس، مطالعات فرهنگی، مصرف فرهنگی و زندگی روزمره در ایران، تهران: جهاد دانشگاهی واحد.

\_\_\_\_\_؛ (زمستان ۱۳۸۸)، «ملاحظات روش‌شناختی در مطالعات فرهنگی»، مجله مطالعات اجتماعی ایران، دوره سوم، شماره ۴، شماره پیاپی ۸.

روچک، کریس؛ (۱۳۹۰)، مطالعات فرهنگی، تهران: ثانیه.

سجودی، فرزانه؛ ( )، مسئله روش در نشانه‌شناسی از روش‌شناسی اثبات‌گرا (پوزیتیویستی) تا روش‌شناسی پیدایشی؛ در: مجموعه مقالات هم‌اندیشی نشانه‌شناسی هنر به انضمام مقاله‌های هم‌اندیشی سینما، تهران: فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران.

سردار، ضیاء‌الدین و بولین ون لون؛ (۱۳۸۸)، فرهنگ‌شناسی: قدم اول، مترجم: زهره هدایتی (پیدهندي)، تهران: پردیس دانش، شرکت نشر و پژوهش شیرازه کتاب.

سروی زرگر، محمد؛ (۱۳۹۲)، «نظریه بازنمایی در مطالعات فرهنگی»، منبع: سایت شخصی

کیان کیانی: <http://www.kiankiani.com>

سیدمن، استیون؛ (۱۳۸۶)، «نسبی کردن جامعه‌شناسی: چالش مطالعات فرهنگی»، مترجم: جمال

محمدی، در: مطالعات فرهنگی: دیدگاه‌ها و مناقشات، گزینش‌گر و ویرایش‌گر مقالات: محمد

رضایی، تهران: جهاد دانشگاهی واحد تهران.

صالحی امیری، سید رضا؛ (۱۳۸۶)، مفاهیم و نظریه‌های فرهنگی، تهران: ققنوس.

فیسک، جان؛ (زمستان ۱۳۸۰)، «فرهنگ تلویزیون»، مترجم: مژگان برومند، مجله ارغون،

شماره ۱۹.

فیسک، جان؛ (تابستان ۱۳۸۱)، «فرهنگ و ایدئولوژی»، مترجم: مژگان برومند، ارغون،

شماره ۲۰.

کارنیه، اچ جوزف؛ صداهای مختلف در تاریخ فکری مرکز مطالعات فرهنگی، مترجم: وحید

ولی زاده، تاریخ بازیابی (۱۳۹۳/۳/۱۴)، از: <http://radicalcs.blogfa.com/post-59.aspx>

کلنر، داگلاس؛ (زمستان ۱۳۸۴)، «مارکسیسم فرهنگی و مطالعات فرهنگی»، مترجم: وحید ولی

زاده، اقتصاد سیاسی، سال سوم، شماره ۱۰.

گراسبرگ، لارنس؛ (۱۳۸۶)، «مطالعات فرهنگی و در جهان‌های نو»، مترجم: فردین علیخواه،

در: مطالعات فرهنگی: دیدگاه‌ها و مناقشات، گزینش‌گر و ویرایش‌گر مقالات: محمد رضایی،

تهران: جهاد دانشگاهی واحد تهران.

مک گوئیگان، جیم؛ (۱۳۸۸)، بازاندیشی در سیاست فرهنگی، مترجم: نعمت‌اله فاضلی و

مرتضی قلیچ.

هال، استوارت، (۱۳۸۷) «رمزگذاری و رمزگشایی در گفتمان تلویزیون»، در: کوبلی، پل،

نظریه‌های ارتباطات، مفاهیم کلیدی در مطالعات رسانه‌ای و فرهنگی، مترجم: گوردز میرانی،

سرور استار: سعیدرضا عاملی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

\_\_\_\_\_ ؛ (۱۳۸۶)، «گزیده‌ای از «عمل بازنمایی»»، در: کوبلی، پل، نظریه‌های ارتباطات،

مفاهيم کليدي در مطالعات رسانه‌اي و فرهنگي، مترجم: احسان شاقاسمي؛ سرويراستار: سعیدرضا عاملي، جلد ۳، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگي و اجتماعي.

\_\_\_\_\_؛ (۱۳۷۴)، «مرام و نظريه ارتباطات»، در: دروين، برندا، لارنس گراسبرگ، بارابارجي اوکيف و الن وارتلا، بازنگري در ارتباطات، مسائل مربوط به نگاره‌ها، مترجم: محمود صدري، تهران: مرکز مطالعات و تحقيقات رسانه‌ها.

\_\_\_\_\_؛ (۱۳۸۶)، «مطالعات فرهنگي و ميراث‌هاي نظري آن»، مترجم: محمد رضايي، در: مطالعات فرهنگي: ديده‌گاه‌ها و مناقشات، گزينش‌گر و ويرايش‌گر مقالات: محمد رضايي، تهران: جهاد دانشگاهي واحد تهران.

وود، برنون؛ (۱۳۸۶)، «مطالعات فرهنگي، استوارت هال و مسئله هژموني»، مترجم: مريم رفعت جاه، در: مطالعات فرهنگي: ديده‌گاه‌ها و مناقشات، گزينش‌گر و ويرايش‌گر مقالات: محمد رضايي، تهران: جهاد دانشگاهي واحد تهران.

- Alasutari, Pertti (1996), "Theorizing in Qualitative Research: A Cultural Studies Perspective," *Qualitative Inquiry*, N02.
- Couldry, Nick (2000), *Inside Culture*, London: Sage.
- Critchley, Simon (2003), "Why I Love Cultural Studies", in Paul Bowman, *Interrogating Cultural Studies: Theory, Politics and Practice*, London: Pluto Press.
- Dimitriadis, Greg (2008), "Revisiting the Question of Evidence", *Cultural Studies Critical Methodologies*, N08(1).
- Dworkin, Dennis (1997), *Cultural Marxism in Postwar Britain: History, the New Left, and Origins of Cultural Studies*, Durham and London: Duke University.
- Esterberg, Kristin G (2002), *Qualitative Methods in Social Research*, My McGraw Hill.
- Grossberg, L (1993), "The Formations of Cultural Studies; an American in Birmingham: in V. Blundell et al(eds) " , *Relocation Cultural Studies*, London: Routledge
- Hall, Stuart (1984), "The Narrative Construction of Reality", *Southern Review*.
- (1997), "The Work of Representation", In: *Cultural Representation and Signifying Practice*, Sage Publication.
- Storey, John (1996), *Cultural Studies and The Study of Popular Culture: Theories and Methods*, Athens: University of Georgia Press.